

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال سوم، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۰

صفحات: ۲۰ - ۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۸/۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۱۲

از زن ستیزی تا زن ستایی در حدیقه الحقیقه سنایی

محمود جعفری دهقی*

ساره تربیت**

چکیده

به اعتبار پژوهش‌های گسترده و متقن بزرگان حوزه ی تحقیق ادب فارسی، حکیم سنایی غزنوی - شاعر بزرگ قرن پنجم - از جمله اولین کسانی است که اصطلاحات عاشقانه را با اصطلاحات صوفیانه بهم درآمیخته و طرحی نو درافکنده است. از دیگر سو در هر دو حوزه ی عشق و عرفان، زیبایی در اوج قرار دارد و چون زن نمود آشکارای زیبایی است لذا محبوب و معشوق همواره در شمایل زن تجلی یافته است؛ ازین جهت رویکرد سنایی به مقوله ی زن می تواند توجیه پذیر باشد. البته در شعر سنایی زن نیز مانند دیگر موجودات، اصل محاسبه نمی شود و تنها جنبه ی نمودی دارد، یعنی اگر در کلام وی از بدی های زن سخن گفته می شود دلیل بر بد بودن ذاتی زن نیست و به عکس سخن راندن از خوبی های وی نیز مبتنی بر پاک طینتی اش نمی باشد. با توجه به اینکه از میان آثار این شاعر «حدیقه الحقیقه» اثری کامل تر در بیان اندیشه های سنایی می باشد، لذا این پژوهش با استناد به این اثر عرفانی انجام پذیرفته است.

کلید واژگان: زن، سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه

* دانشگاه تهران، دانشیار گروه فرهنگ و زبان های باستان، تهران، ایران. (نویسنده مسئول - ir-ac.ut@mdehaghi)

** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خرمشهر، گروه ادبیات فارسی، خرمشهر، ایران.

مقدمه

با کنکاشی در گستره ی تاریخ پرورشی (تاریخ اسطوره ای) و تاریخ واقعی شکل گیری انسان در جهان-وطن درمی یابیم که زن نیمی از وجود انسان و گاه عاملی نقش آفرین در عنیت بخشیدن به ساختار انسانی است. تأملی کوتاه در اسطوره های یونانی و وجود اصطلاحاتی چون الهه، ایزدبانو و خدایانو، مؤید این باورمندی است. زن به عنوان اصلی ترین عامل زایایی و بالندگی انسان نقشی بی تردید در استمرار حیات آدمی دارد. به تناسب ماهیت این موجود همه ی ویژگی ها در او می تواند همواره جنبه ی حد اکثری داشته باشد؛ مثلاً در مقوله های مثبتی چون عشق، عاطفه و نوع دوستی می تواند در اوج باشد و به همین گونه است در موارد ناپسندی چون کینه، حسادت و فتنه انگیزی که در اوج در وجود وی جلوه گری می کند، شاید همین ویژگی خاص -جمع اضداد بودن- موجب گردیده است تا در گستره ی ادب جهان و از جمله ادبیات فارسی در پرورش مقوله های آموزشی و غنایی مطمح نظر شاعران باشد.

شایان ذکر است که زن را به اعتباری از دو منظر می توان بازشناسی کرد؛ یکی از منظر زشتی و زیبایی و دیگر از منظر خوبی و بدی. جا دارد که در آثار ادب فارسی از جمله آثار سنایی، زن از هر دو جلوه گاه مذکور باز نموده شود. آنجا که کلام در بستر شور جاری می شود، زشتی و زیبایی زن به تلاطم در می آید و آنگاه که شعور پایه و اساس بازایی شخصیت زن قرار می گیرد، خوبی و بدی وی نشان داده می شود.

از آنجا که «سنایی اول شاعری است که افکار تصوف و اصطلاحات عرفان و گفتار مشایخ را با ذوقیات شعری آمیخته و در قالب نظم در آورده و سخنان بلند و معانی دلپسند حکما را لباس موزون پوشانده است» (مدرس رضوی، ۱۳۷۷: گج) و کتاب حدیقه الحقیقه وی که «به نام های الهی نامه و فخری نامه نیز مشهور است و در نوع خود، از شاهکارهای مهم ادبیات فارسی می باشد و اولین مثنوی عارفانه است که کسی پیش از آن براین اسلوب کتابی تدوین نکرده است» (اشرف زاده، ۱۳۸۱: ۱۰) و آنچنان گران سنگ می باشد که «در تمام عالم متمدن تأثیر کرده و در ادبیات جهان نیز مقام شامخ و ارجمندی را احراز نموده و قسمتی از آن به زبان انگلیسی ترجمه شده است» (مدرس رضوی، ۱۳۷۷: که) سیمای زن را در دو چهره ی متفاوت در این اثر سترگ بررسی می شود.

زن ستیزی

در آغازینه ی کلام حکایات و ابیاتی مرور می شود که زن در آن ها با نمودی نازیبا و اخلاقی ناستوده به تصویر کشیده شده است و این چنین توصیفی به طور قطع به مذاق هیچ بانویی - و حتی انسانی عقل باور- خوش نمی آید. در حکایت زیر خواننده درابتدا فکر

می کند سنایی می خواهد از توکل پیرزنی به خدا سخن بگوید و این حکایت را مثبت می انگارد:

زالکی کرد سر برون ز نهفت	کشتک خویش خشک دید و بگفت
کای هم آن نو و هم آن کهن	رزق بر تست هرچه خواهی کن
بی سبب رازقی یقین دانم	همه از تست نانم و جانم
مرد نبود کسی که در غم خور	در یقین باشد از زنی کمتر

(دیوان حدیقه، ص ۷۲)

اما در بیت آخر این حکایت، سنایی زن را فرو دست و حقیرتر از مرد می پندارد و بر این باور است که مردی که به رزاقی خدا یقین نداشته باشد از زن هم ناستوده تر است! آیا براستی زن به این اندازه ناچیز بوده که شاعر در جای جای حدیقه این موضوع را متذکر می شود؟!

از توکل نفس تو چند زنی	مرد نامی و لیک کم ز زنی
کاهلی پیشه کردی ای تن زن	وای آن مرد کو کمست از زن

(دیوان حدیقه، ص ۷۹)

ای تو در راه صدق کم ز زنی	باز بستر ز همچو خویشتی
---------------------------	------------------------

(دیوان حدیقه، ص ۹۷)

یکی از بدترین جلوه های کوچک نمایی که در ادب فارسی به زن روا داشته شده، همانند سازی او به حیوانات است که البته این نگاه از حوزه ی نثر به عرصه ی نظم کشیده شده است و آوردن شاهد مثالی از امام محمد غزالی که زن را به ده حیوان از جمله خوک و سگ و موش... تشبیه نموده، فرصت دیگری را می طلبد.

اینک نمونه ای از آیات حدیقه در تشبیه زن به حیواناتی چون اسب و روباه و دادن صفت مذموم حيله گری به وی:

اسب، زن باشد ای به دانش فرد	مرد را اسب و زن بود در خورد
استر آن را که زن بود حامل	بد بود بچه نایدش حاصل

(دیوان حدیقه، ص ۸۳)

حمله با شیر مرد همراه است	حيله کار زن است و روباه است
همه روز از برای لقمه ی نان	این حدیث است و دوکدان زنان

(دیوان حدیقه، ص ۳۸۸)

در بیت زیر ردپای باور دیرین گنهکار بودن زن را می توان دید. با نظر به این که نامه عمل گناه کاران در روز قیامت به دست چپشان و نامه عمل نیکوکاران به دست راستشان داده خواهد شد: «اما کسی که نامه عملش را به دست راستش دهند گوید بیاید نامه عمل من را

بخوانید» «و اما آن کس که کتاب عملش به دست چپش داده می شود گوید ای کاش نامه ام به من داده نشده بود» (الحاقه / ۱۹ و ۲۵)

دست باشد برادر و خواهر آن چپ دختر و آن راست پسر
(دیوان حدیقه، ۸۱)

در ابیات زیر ناقص بودن عقل زن با تشبیه ماه به آن - با نظر به اینکه ماه همواره دچار نقصان و کاستی است در مقابل خورشید که مظهر کمال است و مشبه پدر (مرد) - قابل تأمل است:

ماه مانند رای زن باشد دگری گفت نه که زن باشد
مهر و ماهش پدر بُد و مادر کو کبان چون برادران در خور
(دیوان حدیقه، ۸۴)

سنایی در دو حکایت قصه "قتل امیر المؤمنین علی (ع) و سبب قتل حسن بی علی (ع)" «زن را عامل قتل و خونریزی معرفی می کند و یا او را موجودی می داند که با وسوسه و حيله گری مرد را به انجام کارهای ناشایست و ا می دارد.» (یزدانی، ۶۹، ۱۳۷۷)

پسر ملجم آن سگ بد دین آن سزاوار لعنت و نفرین
بر زنی گشت عاشق آن مشؤم آن نگونسارتر ز راهب روم
مرد مفلس چو گشت عاشق او کفر شد در میانه عایق او
مرد مدبر ز بهر عشق زنی اندر افکند در جهان محنی...
(دیوان حدیقه، ۱۷۶)

آیا می توان سست ایمانی انسانی را به گردن دیگری انداخت؟ آیا ابن ملجم خود بی ایمان نبوده که اسیر وسوسه ی هواهای نفسانی خویش گشته است؟
در داستان شهادت امام حسن (ع) یکی دیگر از صفات نکوهیده زنان یعنی خیانت را این گونه بیان می کند:

پس سیم بار عزم کرد درست شربت زهر همچو بار نخست
راست کرد و بداد آن ناپاک که جهان باد از چنان زن پاک
جعده بنت اشعث آن بد زن که ورا جام زهر داد به فن
(دیوان حدیقه، ۱۸۰)

در داستان حضرت یوسف نیز زن مایه گرفتاری و بلا می باشد:

قصه ی یوسف ار ندانی تو چون ز قرآن همی نخوانی تو
چون ز زن بود آفت و الممش راند قرآن به کام او قلمش
(دیوان حدیقه، ۳۰۳)

در ابیات زیر، سنایی زن را نفس و مرد را عقل می داند و از نظر حکیمان عقل برتر از نفس است و در کشاکش دایمی میان این دو، عقل همواره باید پیروز باشد و نفس را زیر دست خود

نگه دارد. همچنانکه حضرت علی(ع) در حکمت ۴۲۴ نهج البلاغه می فرمایند: «بردباری پرده ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برآن، پس کمبودهای اخلاقی خود را با بردباری بپوشان و هوای نفس خود را با شمشیر عقل بکش» (دشتی، ۱۳۸۵: ۷۳۱)

پدر و مادر جهان لطیف نفس گویا شناس و عقل شریف
که کژی نفس عشوهِ آگینِ راست راستی عقلِ عافیتِ بینِ راست
(دیوانِ حدیقه، ۲۰۹)

واین باور همواره وجود دارد که کژی و ناراستی خصیصه ی جدا نشدنی نفس (زن) می باشد و راستی و درستی صفات توأمان عقل (مرد)!

«سنایی، زن را به انواع شهوات تشبیه نموده و راه رهایی انسان را دوری از زنان می داند» (یزدانی، ۱۳۷۷، ۷۱) گویی حکیم این آیه را نخوانده بوده: «و یکی از آیات (لطف) الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما مهربانی برقرار فرمود همانا در این امر برای مردم باخرد، ادله ی علم و حکمت حق آشکار است» (روم/۲۱)

ای ز شهوت طغار آلوده زیر دست چهار زن بوده
خشم و شهوت به زیر پای در آر آرزو را در آرزو بگذار
آنچه گفته مکن، بکرده همه و آنچه گفته مخور، بخورده همه
ناشنیده ز منهی گردون آیت الرجال قوامون
مرد، خوی بد زنان چه کند پنبه و دوک و دوکدان چه کند

(دیوان حدیقه، ۲۵۹)

سنایی در حکایتی با عنوان "بی وفایی" برای اثبات بی وفایی زنان، مادری را مثال می زند که دختر جوانش از چشم زخم در بستر بیماری افتاده و مادر که کسی را جز او ندارد دلش آتش گرفته و مدام می گوید الهی مادر پیش مرگت شود ولی وقتی گاوی را می بیند که سرش در دیگ گیر کرده، گمان می کند عزرائیل اشتباهی به سراغ او آمده است، از ترس دچار لکنت زبان می شود و به جای ملک الموت می گوید: "مقلموت" من مهستی نیستم، دخترم بیمار است، او را با خود ببر، من مزاحمت نمی شوم. و اینچنین به یکباره تمام مهر و محبت مادری را زیر سؤال می برد! و مادری را به سخره می گیرد که در قرآن جدای از پدر درباره ی مقامش و احترام به او یاد شده است: «و انسان را سفارش کردیم به پدر و مادرش که مادرش در حالیکه ضعف بالای ضعف داشت او را حمل کرد و او را دوسال شیر داد که شکر گزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت به سوی من است» (لقمان/۱۴)

داشت زالی به روستای تکاو مهستی نام دختری و سه گاو
زال گفتمی همیشه با دختر پیش تو باد مردنِ مادر

از قضا گاو زالک از پی خورد
 زال پنداشت هست عزراییل
 کای مقلموت من نه مهستی ام
 من یکی زال پیر محنتی ام
 تندرستم من و نیم بیمار
 من برفتم تو دانی و دختر
 تا بدانی که وقت پیچاپیچ
 هیچ کس مر تو را نباشد هیچ
 من وفایی ندیده ام ز خسان
 گر تو دیدی سلام من برسان

(دیوان حدیقه، ۳۱۱)

اینکه به جای "خسان" از "زنان" استفاده نکرده شاید مشکل قافیه بوده است و گرنه...
 «زن به خاطر دلبستگی های مادی و دنیوی، از نظر مرد، موجودی سطحی و ظاهر پسند
 معرفی شده است که به هیچ شناختی دست نمی یابد و هیچ راهی برای تکامل او وجود ندارد.
 سنایی نیز به خاطر توجه زن به جنبه های مادی، او را مورد نکوهش قرار می دهد و از مردان
 می خواهد که دل به زنان نبندند و بنده زن نگردند.» (یزدانی، ۱۳۷۷: ۶۸)

بنده ی زن شدن به شهوت و مال
 پس بر او حکم کردن اینت محال
 زشت باشد که در زناشویی
 بنده باشی و خواجگی جویی
 بنده ی زن مشو حرام و حلال
 تا نگرداندت عیال عیال
 در بیت زیر که از حکیم عارفی چون سنایی این گونه سخن گفتن بسیار بعید به نظر
 می رسد، برتری مرد بر زن به جایی می رسد که از ناسزا گفتن درمی گذرد و به تنبیه کردن
 می رسد:

اشتقاقش ز چیست دانی زن؟
 یعنی آن قحبه را به تیر بز

(دیوان حدیقه، ص ۴۴۷)

در جای دیگر عمل ریسندگی زنان را پوچ می داند و تمسخر می کند و مردان را از پرداختن
 به چنین کارهای زنانه ای منع می نماید که اینگونه تحقیر کردن شخصیت زن امری غیر منطقی
 و نابجا است زیرا هر کدام از دو جنس زن و مرد علایق خاص خود را دارند:

دختران چون فسانه پردازند
 دوک ریسند و لعبتک بازند

(دیوان حدیقه، ۳۰۱)

مرد، خوی بد زنان چه کند
 پنبه و دوک و دوکدان چه کند

(دیوان حدیقه، ۲۵۹)

«ننگ شمردن دختر و نحس دانستن او، ریشه در گذشته های دور دارد. در میان اعراب
 جاهلیت، اگر زنی دختری به دنیا می آورد ناخوشایندترین حادثه در زندگیش رخ می داد و

هنگامی که این خبر به همسرش می رسید او از ترس ریشخند دیگران سربه زیر می افکند. با وجود توصیه هایی که پیامبر در مورد دختر و احترام به او نموده است، باز این اندیشه و عقیده ی نادرست در جای جای ادبیات اسلامی یافت می شود» (یزدانی، ۱۳۷۷، ۷۶)

در این ابیات زن باعث ننگ و بی آبرویی است و کسی که دختر دار می شود بختش برگشته است:

ور بود نعوذ بالله دخت	کار خام آمد و تمام نپخت
طالع ات گشت بی شکی منحوس	بخت میمون تو شود منکوس
خان و مان پر ز عیب و عار شود	خانه از بهر وی حصار شود
چه نکو گفت آن بزرگ استاد	که وی افکند شعر را بنیاد
کانکه دختر است به جای پسر	گرچه شاهست هست بد اختر
و آن که او را دهیم ما صلوات	گفت کالمکرمات دفن بنات
هر که را دختر است خاصه فلاد	بهتر از گور نبودش داماد

(دیوان حدیقه، ۴۴۲)

براستی سنایی آیاتی را که راجع به زنده به گور کردن دختران است، نخوانده بود: «و اذا لمؤودة سئلت بائ ذنب قتلت» (تکویر/ ۸) که گور را بهترین جایگاه برای دختران می داند!

گویی حکیم غزنه از وجود زنان افتخار آفرینی چون حضرت زینب، مریم، آسیه، سمیه و... بی خبر بوده است که اینچنین سخنانی را شایسته ی زنان می داند!:

ور تو را خواهر آورد مادر	شود از وی سیاه روی پدر
تو ز میراث ربعی او را ده	فحلی آور ورا سبک مسته
نام و ننگت به باد بر دهد او	بر سرت زود خاک بر نهد او
مرد بیگانه گردد از خانه	خانه ات پر شود ز بیگانه

(دیوان حدیقه، ۴۴۲)

دور باد ای برادر از ما دور	خواهر و دختر ار چه بس مستور
----------------------------	-----------------------------

(دیوان حدیقه، ۴۴۴)

سنایی آنجا که می خواهد بی طمع و خویشتن داری خود را توصیف کند، شخصیت انسانی زن را زیر پا می گذارد و او را مانند شیء ای هم ردیف پول و مقام به حساب می آورد :

من نه مرد زن و زر و جاهم	به خدا ار کنم و گر خواهم
--------------------------	--------------------------

(دیوان حدیقه، ۴۹۶)

علاوه بر داستان ها، تک بیت هایی در گوشه و کنار حدیقه به چشم می خورد که درخور شخصیت زن نمی باشد:

مرد را روز نو و روزی نو
مرد زنان راست کهنه تو بر تو
(دیوان حدیقه، ۷۱)
کن مراعات شاه بد خو را
چون زن زشت شوی نیکو را
(دیوان حدیقه، ۳۸۵)

زن سنایی

اینک تصویر دیگری از زن، در حدیقه بررسی می شود تا به این نتیجه برسیم که «سنایی نیز همچون بسیاری از شاعران و اندیشمندان دیگر، در آب و هوای فرهنگ و سنت های این قوم برآمده، و در نتیجه تمام این سنت و باورهای دینی، فلسفی، اجتماعی، صوفیانه، شاعرانه و... در قوام و شکل گیری اندیشه و شخصیت او مؤثر بوده است. به همین دلیل است که افکار و باورهای سنایی نیز در غالب موارد آغشته به همان سنت ها و باورها و معیارهای رایج و فراگیر عصر اوست» (درگاهی، ۱۳۷۴، ۱۵) و اینکه زن را در بعضی از حکایات شخصیتی نالایق و منفی به تصویر کشیده دلیل بر اعتقاد او نسبت به بد بودن ذاتی زن نمی باشد زیرا در حکایاتی که در ادامه آورده می شود خواهیم دید که از نظر سنایی زن می تواند در راه عرفان و خداشناسی گام بردارد و حتی از مرد فراتر رود و یا وسیله ی دست یابی مرد به معرفت را فراهم آورد:

بو شعیب الابی امامی بود
قائم الیل و صائم الدهری
زنی از اتفاق رغبت کرد
گربخواهی ترا حلال شوم
گفت بخ بخ رواست پسندم
در ادامه ی حکایت این زن عقیفه که جوهره نام دارد در رسیدن به معرفت از شوهر خود پیشی می گیرد:

جوهره بوریای فکنده بدید
مر ورا بو شعیب زاهد گفت
از برای چه بر گرتی فرش
گفت بهر صلاح برچیدم
که بود بهترین هر طاعت
جهت بنده را ز عین تراب
جوهره بوریای سبک برچید
کی شده مر مرا گرامی جفت
که بود خاک تیره موضع کفش
که من این معنی از تو بشنیدم
که نباشد حجابش آن ساعت
بوریای بود در میانه حجاب
همچنین وقتی که مرد از ضعف نمی تواند نماز خود را ایستاده بخواند، با جواب زیبای جوهره مواجه می شود:

آن شب از ضعف حال آن سره مرد
فرض و سنت نماز قاعد کرد

زن یکی قرص پیش شیخ نهاد
 قطره ای سرکه داد و هیچ نداد
 شیخ گفت ای زن این وظیفه ی من
 بیش از این است کم چرا شد زن
 گفت زیرا نماز قاعد را
 مزد یک نیمه است عابد را
 چون تو نمی عباده بگذاری
 جمله را مزد چشم چون داری؟
 (دیوان حدیقه، ۹۷)

سنایی در حکایت «فی توکل العجوز» وقتی که می خواهد توکل را که مقام ششم از مقامات هفتگانه صوفیه می باشد و عبارت است از «واگذاری امور به خداوند و تکیه کردن بر او و آرام گرفتن دل با او در همه احوال» (کازرونی، ۱۳۷۵، ۶۳) بیان کند به توصیف زنی می پردازد و توکل و ایمان قوی او را برای مردان مثال می زند:

در توکل یکی سخن بشنو
 تا نمایی به دست دیو گرو
 اندر آموز شرط ره ز زنی
 که از او گشت خوار لاف زنی
 حاتم آنکه که کرد عزم حرم
 آنکه خوانی و راهمی به اصم
 زن به تنها به خانه در بگذاشت
 نفقت هیچ نی و ره برداشت
 بر توکل ز نیش رهبر بود
 که ز رزاق خویش آگه بود
 زیباترین قسمت این حکایت سؤال مردم است از زن که بدون رزق و روزی چگونه سرخواهی کرد و جواب او که توکل مطلق وی را به خدا بیان می کند:
 گفت روزی دهم همی داند
 تا بود روح، رزق نستانند
 آسمان و زمین بجمله و راست
 هرچه خود خواستست حکم او راست

برساند چنانکه خود خواهد
 گه بیفزاید و گهی کاهد
 (دیوان حدیقه، ۷۹)

در این حکایت نیز عشق زنی به امام حسین (ع) بسیار زیبا بیان شده است:
 بود در شهر کوفه پیرزنی
 سالخورده ضعیف و ممتحنی
 کودکی چند زیر دست و یتیم
 شده قانع ز کربلا به نسیم
 زال هر روز بامداد پگاه
 کودکان را فکندی اندر راه
 بر ره کربلا باستادی
 بر کشیدی ز درد دل بادی
 گفتی اطفال را همی بویید
 وین نکو باد را بینویید
 حظ این باد جمله بردارید
 سوی نا اهل و خصم مگذارید
 من غلام زنی که از صد مرد
 بگذرد روز بار و بردارد
 قدر میر حسین بشناسد
 از جفاهای خصم نهراسد
 (دیوان حدیقه، ۱۸۵)

سنایی در حکایتی که درباره عشق واقعی و عشق ظاهری سخن می گوید فراست و زیرکی زنی را مثال می زند که با حيله ی جالبی عاشق غیر واقعی خود را رسوا می کند، حکایت اینگونه است که مردی به دنبال زنی راه می افتد و عشق آتشین خود را به او اظهار می دارد، زن به وی می گوید تو که با یک نظر اینسان عاشق من گشته ای اگر جمال خواهرم را که اکنون پشت سر توست ببینی دیوانه خواهی شد، مرد به پشت سر خود نگاه می کند و زن با نواختن سیلی محکمی به صورت او می گوید:

مرد لافی نه مرد آلافی ناف رنگی نه رنگ را نافی
هر که او مدعی بود در عشق هست بیداد کرده او بر عشق

(دیوان حدیقه، ۲۲۸)

حکیم در حکایتی دیگر از زنی سخن می گوید که مردی را به خاطر شهوت رانی و بی توجهی به خالق در کنار کعبه، محکوم می کند و سخنانی به مرد می گوید که باعث می شود سنایی چنین زنی را از مردان بهتر بداند:

گفت با آن جوان زن از دانش آن چنان زن ز مرد به دانش
کای جوان نیست مر تو را معلوم کز که ماندی در این نظر محروم
خالق تو به تو شده ناظر تو به دل ناشده برش حاضر
این نه جای تمتع و نظر است جای ترس است و موضع خطر است
مرد را شرم به بهر کاری نیست چون شرم مر تو را یاری

(دیوان حدیقه، ۲۷۳)

در حکایت خونریزی ناحق مأمون وقتی یحیی را می کشد مردم به او می گویند که یحیی مادری دارد که مدام تو را نفرین می کند و زوال ملکات را می خواهد؛ مأمون شبی مخفیانه نزد او می رود و می گوید یحیی دیگر بر نمی گردد، او را فراموش کن و من را همچون پسر خود بدان:

من بجای ویم تو دل خوش دار حقد و کین و دعای بد بگذار
مادر پیر داد کار بداد در زمان پیش وی زبان بگشاد
گفت کای میر باز ده خبرم من بشخصی چگونه غم نخورم
که ورا چون تویی عوض باشد راست چون جوهر و عرض باشد
چون تویی با هزار حشمت و جاه نیست ما را به جای آن دلخواه
این چنین لفظ چون در شهوار یادگار است زان زن بیدار
گشت از آن یک سخن خجل مأمون بعد از آن خود نریخت هرگز خون

(دیوان حدیقه، ۳۷۳)

در حکایت عدل و سیاست و جود پادشاه، سنایی سخنانی را از زبان زنی شجاع بیان می کند که باعث سرازیر شدن اشک از چشم سلطان محمود می شود:

دید زالی نشسته بر سر راه
رویش از دود ظلم گشته سیاه
هر زمان گفתי ای ملک فریاد
چیست این ظلم و چیست این بیداد
راند محمود اسب را بر زال
تا همی باز پرسد آن احوال
زن از زندگی سخت خویش و بچه های یتیم اش سخن می گوید و ستمی را که مأموران سلطان به او روا داشته اند برای شاه تعریف می کند و با شجاعت تمام حق خود را از سلطان طلب می کند:

گر نیابم ز نزد تو من داد	در سحر نزد او کنم فریاد
آه مظلوم در سحر به یقین	بتر از تیر و ناوک و زوبین
در سحر گه دعای مظلومان	نالای زار و آه محرومان
بشکنند شیر شرز را گردن	درکش از ظلم خسرو دامن
آنچه در نیم شب کند زالی	نکند چون تو خسروی سالی
گر تو انصاف من نخواهی داد	روزی از ملک خود نباشی شاد
آخر از حشر یاد باید کرد	شاه را عدل و داد باید کرد
مانده محمود زاوولی حیران	اندر آن گنده پیر چیره زبان
زار زار از حدیث او بگریست	گفت ما را چنین چه باید زیست

(دیوان حدیقه، ۳۷۸)

در پایان حکایت سلطان تحت تأثیر سخنان زن قرار می گیرد و مأمورانش را مجازت می کند و باغی از آن خویش به زن می بخشد.

شاید گلچینی از حکایات حدیقه با حضور شخصیت های زنانه که در این جستار مورد مذاقه قرار گرفت بتواند نوع نگرش حکیم غزنوی را به شخصیت زن باز نماید. بی گمان دیگر حکایاتی در جای جای حدیقه ی سترگ درباره ی زن وجود دارد که همین نگاه های مثبت یا منفی سنایی را به طور کلی یا جزئی در خود منعکس می سازد.

نتیجه گیری

گفتنی است در تاریخ شعر و ادب فارسی این نکته دارای اهمیت است که سخن باید به دور از هر گونه تعصب و خودرایی بوده و همواره از جانب داری و تبعیض ها بر کنار باشد (نقل از افراسیاب پور، ۱۳۸۹). بر این اساس از تدقیق در آثار حکیم سنایی غزنوی به ویژه اثر گرانمایه ی حدیقه الحقیقه بر می آید که این شاعر گران سنگ در اندیشه های صوفی مشربانه ی خویش بیش تر در طریق سلم و اعتدال گام نهاده، بنابراین در صدد نفی یا تخطئه ی شخص ها

یا شخصیت‌ها نبوده است. با توجه به اینکه نگرش سنایی به زن بیشتر از این جهت است که از این شخصیت برای تبیین نگرش‌های خود استفاده کند و تلاشی بر تثبیت این نکته نیست که زن موجودی ذاتاً بدخو و نابکار است، در بعضی از حکایات به تأسی از باورهای اجتماعی روزگار خویش در تجلی شخصیت منفی زن به افراط سخن گفته است که می‌تواند باورهای جزمی وی نباشد.

چنان که ملاحظه شد در برخی از حکایات، زن با ویژگی‌های بسیار مثبت و زیبایی به تصویر کشیده شده بود اما به هر حال از حکیم عارف و صوفی مشربی که به گفته شفیع کدکنی: «ناگزیر باید بپذیریم که اندیشه‌ی انسان کامل را او وارد شعر فارسی کرده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۴) آوردن چنین حکایات و ابیاتی و استفاده‌ی ابزاری از زن، به قصد پیشبرد داستان و تبیین اهداف، بعید به نظر می‌رسد؛ آن‌هم در کتاب *حديقة الحقیقة* که از امهات متون عرفانی ما به شمار می‌رود و «ادبا را نظر بر این است که این کتاب در ایجاد تحفه‌العراقین خاقانی شروانی و مخزن الاسرار نظامی گنجوی و مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد مولوی اثر مستقیم داشته است» (علیزاده: ۱۳۸۸، ۱۵).

اگر حکیم خود می‌دانست که کتاب گرانقدرش بعدها جزو کتب درسی عرفانی قرار خواهد گرفت و الهام بخش شاعران بزرگی چون عطار نیشابوری و مولانا و سعدی شیرازی خواهد شد شاید این گونه زبان به طعن زنان نمی‌گشود و الهی‌نامه اش را به ابیاتی نازیبا نمی‌آمیخت.

منابع

قرآن مجید

- اشرف زاده، رضا (۱۳۷۴) آب آتش فروز، تهران، انتشارات جامی.
- افراسیاب پور، علی اکبر (۱۳۹۰) مقام زن و حضرت زهرا(س) (از نظر سنائی غزنوی، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال دوم، شماره ششم، ص. ۹۳-۱۰۶
- حسینی کازرونی، احمد (۱۳۷۵) گلبنگ سربلندی، تهران، انتشارات ارمغان.
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح علیزاده، عزیزالله (۱۳۸۷) تهران، انتشارات فردوس.
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی (۱۳۷۷) تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- درگاهی، محمود (۱۳۷۴) طلایه دار طریقت، تهران، انتشارات تکامل.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵) تازیانه های سلوک، تهران، انتشارات آگاه .
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی (۱۳۸۵) بوشهر، انتشارات موعود اسلام.
- یزدانی، زینب (۱۳۷۷) زن در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوس.